Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

Vol. 56, No. 2: Issue 137, Summer 2024, p.33-55

Online ISSN: 2538-3892

Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 27-08-2022 Revise Date: 12-12-2022 Accept Date: 11-03-2023

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2023.78412.1430

Article type: Original

Examining the Effects of the Lessor of Persons' (*Musta'jir's*) Refusal of Accepting the Agent's (*Ajīr's*) Work from a Jurisprudential View

Dr. Esmaeil Nematollahi

Associate Professor, Department of Private Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran

Email: e.nematollahi@qom.ac.ir

Abstract

Sometimes the Agent (*ajīr*) is willing to perform the contracted work at the appointed time, but the Lessor of Persons (*musta'jir*) refuses to accept the work. This is one of the subsets of the general matter of the creditor's refusal to accept his debt. In this case, according to the general rule established in Article 273 of the Civil Code, the debt should be handed over to the court. However, employing this principle to an Agent (*ajīr)* who is ready to do the work and faces the Lessor of Persons (*musta'jir*)'s refusal presents many challenges. This is especially the case when tight deadlines are to be met and there is no time for filing a lawsuit and pursuing legal action. This issue has been brought up in jurisprudence and several opinions have been presented it its regard. The present research applies the analytical-descriptive method and library resources. The findings show that as long as the Agent (*ajīr)* makes himself available to do the work for the Lessor of Persons (*musta'jir*), he has fulfilled his contractual obligation. Therefore, the contract is considered complete, and the he is entitled to the agreed-upon wage (*ujrat al-musammā*).

Keywords: Agent (*ajīr*), Lessor of Persons (*musta'jir*), creditor's refusal, Hiring of persons

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

سال ۵۶ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۳۷ - تابستان۱۴۰۳، ص ۵۵ - ۳۳

شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۳۸۹۲

شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۰۵ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۹/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۲۰

نوع مقاله :پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jfiqh.2023.78412.1430

بررسی آثار خودداری مستأجر از پذیرش کار اجیر از دیدگاه فقهی

دکتر اسماعیل نعمت‌اللهی

دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکدهٔ حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران

Email: e.nematollahi@qom.ac.ir

چکیده

گاه اجیر درصدد انجامِ کار مورد اجاره در موعد مقرر بر می‌آید اما مستأجر از پذیرش کار خودداری می‌کند. ایـن مسـئله از فـروع مسئلهٔ کلی اجتناب طلبکار از پذیرش طلب خود است. در مورد این مسئله، مطابق قاعدهٔ کلـی، کـه در مـادهٔ ۲۷۳ قـانون مـدنی مقرر شده است، طلب باید به حاکم سپرده شود. اما به‌کارگیری این قاعده دربارهٔ اجیری که آمادهٔ انجام‌دادن کار است و بـا امتنـاع مستأجر از پذیرش کار مواجه می‌شود، دشواری‌های زیادی دارد، به‌ویژه در مواقعی که موعـد انجـام‌گـرفتن کـار محـدود اسـت و فرصتی برای تقدیم دادخواست و پیگیری قضایی نیست. مسئلهٔ مذکور در فقه مطـرح شـده و دربـارهٔ آن آرای متعـددی بیـان شـده است. در پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی‌تحلیلی و ابزار کتابخانه‌ای این نتیجه به‌دست آمده است کـه همین‌کـه اجیـر خود را برای انجامِ کار در اختیار مستأجر نهد، به تکلیف قراردادی خود عمل کرده است؛ پس اجـاره پایـان می‌یابـد و او مسـتحق اجرت‌المسمی می‌شود.

واژگان کلیدی: اجیر، مستأجر، خودداری طلبکار، اجاره اشخاص.

مقدمه

عقد اجاره طبق نظر مشهور فقهی[۲] و قانون مدنی (مادهٔ ۴۶۶)، عقدی تملیکی است که به‌موجب آن، مستأجر مالک منفعت و موجر مالک اجرت می‌شود و درنتیجه، هریک از طرفین مکلف است که مال متعلق به طرف دیگر را به وی تسلیم کند. تملیک منفعت با انعقاد عقد صورت می‌گیرد اما تسلیم منفعت ممکن است هم‌زمان با عقد یا پس از آن صورت گیرد. تسلیم منفعت، تکلیف اجیر است و در مقابل، یکی از تعهدات صاحب‌کار یا مستأجر، قبض کالا و پذیرش کار است.[۳]

گهگاه، اجیر آمادگی خود را برای انجام‌دادن کارِ مورد اجاره اعلام می‌کند و درصددِ انجام‌دادن آن بر می‌آید اما مستأجر از پذیرش آن خودداری می‌کند. این مسئله، از فروع مسئله‌ای کلی‌تر؛ یعنی خودداری طلبکار یا ذی‌حق از قبول طلب یا حق خود است. مسئلهٔ مذکور، صورت‌های گوناگونی دارد که هر صورت، دارای حکمی متفاوت از دیگری است.[٤] صورت‌های این مسئله و حکم آن‌ها اجمالاً این‌گونه است: أ. طلبکار غایب است؛ در این صورت، مدیون باید طلب را به امانت نگه دارد تا آن را در هنگام حضور دائن به وی تسلیم کند. ب. طلبکار غایب نیست، عذری هم در نپذیرفتن طلب ندارد و حاکم وجود دارد؛ در این صورت، طلب به حاکم سپرده می‌شود. ازنظرِ فقهی[٥] و قانون مدنی (مادهٔ ۲۷۳)، مدیون با سپردن طلب به حاکم یا نمایندهٔ وی و طبق مادهٔ ۱۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی با سپردن مال به مرجع ابلاغ، بریء‌الذمه می‌شود. ج. در فرض سابق، اگر حاکم وجود نداشته باشد یا دسترسی به وی دشوار یا ناممکن باشد، مدیون می‌تواند مصداق دین را تعیین کند و نزد خود به امانت نگه دارد و از این پس، مسئول زیان‌های وارد به آن نیست. در واقع، تفاوت مهم این صورت با دو صورتِ نخست در همین نکته است که خودداری دائن، به مدیون اجازه می‌دهد که دین را مستقلاً و بدون نیاز به قبض دائن، در یکی از اموال خود تعیین کند، درحالی‌که قاعدهٔ اولی در بحث دیون این است که دین بدون قبض طلبکار تعیّن نمی‌یابد و به ملکیت وی وارد نمی‌شود.[٦] تعیین دین آثار متعددی دارد، ازجمله: برائت مدیون؛ به این معنا که، دین از ذمهٔ وی ساقط می‌شود و به مصداق تعیین‌شده تعلق می‌گیرد و نیز وی نسبت به نقص و تلف مال تعیین‌شده ضامن نیست.

---

۲. دربارهٔ انتساب این نظر به مشهور، نک: اصفهانی، الإجارة، ۳.

۳. کاتوزیان، حقوق مدنی، ۵۸۴/۱.

٤. انصاری، کتاب المکاسب، ۲۱۶/۶تا۲۱۸.

٥. انصاری، کتاب المکاسب، ۲۱۷/۶.

٦. محقق حلی، شرائع الإسلام، ۶۳/۲؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۳۸۲/۱۹.

احکام مربوط به خودداری طلبکار از پذیرش طلب دربارهٔ همهٔ دیون و تعهدات مطرح می‌شود،[۷] اما در باب اجاره باتوجه‌به اینکه موضوع آن منفعت و عمل اجیر است، احکام مربوط به خودداری طلبکار از دریافت طلبی که موضوع آن مال عینی است، در اغلب موارد به دلایل مختلف اجراشدنی نیست، ازجمله اینکه: مال عینی را مدیون می‌تواند به‌طور امانت[۸] برای مالک آن نگه دارد اما منفعت اجیر در برخی موارد، به‌تعبیر فقهی،[۹] عملی ایجادی است که پایگاه مادی خاصی ندارد و اجیر نمی‌تواند آن را ذخیره و برای مستأجر نگهداری کند: منفعت، لحظه‌به‌لحظه در نفس اجیر به وجود می‌آید و از بین می‌رود. البته درصورتی‌که منفعت اجیر در مالی عینی ظاهر شود و مستأجر از دریافت آن مال خودداری کند، احکام خودداری متعهدله و مالک از پذیرش حق و طلب مطرح می‌شود. ازنظرِ حقوقی، یکی از تعهدات صاحب‌کار یا مستأجر، قبض کالا و پذیرش کار است. «قبول کار و قبض موضوع آن، منشأ آثار مهمی است و امتناع مستأجر از آن به‌منزلهٔ تجاوز به مفاد قرارداد است. بدین‌جهت، اجیری که به عهد خود وفا کرده است، می‌تواند اجبار مستأجر به قبول کالا را از دادگاه بخواهد و با سپردن آن به صندوق ادارهٔ ثبت یا دادگستری، از تعهدی که دارد بریء شود.»[۱۰] صورت اخیر از محل بحث این مقاله خارج است.

اثر مستقلی دربارهٔ موضوع بحث در این مقاله دیده نمی‌شود و بررسی تفصیلی این موضوع، مناسب به نظر می‌رسد. قانون مدنی مواد مختصری را به اجارهٔ اشخاص اختصاص داده است (مواد ۵۱۲-۵۱۷) و در این مقررات، هیچ اشاره‌ای به مسئلهٔ محل بحث در این مقاله دیده نمی‌شود. مواد ۱۴ تا ۲۰ قانون کار به «تعلیق قرارداد کار» اختصاص یافته است و در آن‌ها به مواردی پرداخته شده که اجرای تعهدات یکی از طرفین به‌صورت موقت متوقف می‌شود. مادهٔ ۲۰ این قانون موردی را پیش‌بینی کرده که کارفرما پس از رفع حالت تعلیق، از پذیرفتن کارگر خودداری می‌کند. تعلیق قرارداد به‌معنای مدِّنظر در قانون کار در برخی از آثار حقوقی بررسی شده است.[۱۱] اما تعلیق قرارداد به این مفهوم، ارتباطی با موضوع بحث در این مقاله ندارد: اولاً، قانون کار دربارهٔ صورتی ساکت است که کارفرما به‌طورکلی و بدون هیچ عذری از پذیرش کارگر خودداری می‌کند و مادهٔ ۲۰ قانون کار صرفاً به نپذیرفتن کارگر توسط کارفرما پس از رفع حالت تعلیق توجه دارد؛ ثانیاً، و مهم‌تر اینکه مفهوم اجیر و مستأجر در فقه و قانون مدنی لزوماً با مفهوم کارگر و

---

۷. انصاری، کتاب المکاسب، ۲۱۶/۶. دربارهٔ لزوم مراجعه به حاکم در صورت امتناع مستأجر از قبول کار، نک: علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۳۲۶/۲.

۸. که طبیعتاً امانت قانونی است. نک: رشتی، کتاب الإجارة، ۲۳۲

۹. موسوی خلخالی، فقه الشیعة، ۲۹۸؛ جمعی از پژوهشگران، موسوعة الفقه الإسلامی، ۲۰۵/۴

۱۰. کاتوزیان، حقوق مدنی، ۵۸۴/۱.

۱۱. ازجمله: بادینی و صمدی، «تعلیق قرارداد: قاعده‌ای عمومی یا قاعدهٔ مختص حقوق کار با مطالعهٔ تطبیقی در حقوق فرانسه و انگلیس».

کارفرما در قانون کار یکسان نیست، هرچند بین آن‌ها هم‌پوشانی‌هایی وجود دارد.[۱۲] برخی از مصادیق مهم اجارهٔ اشخاص از دیدگاه فقه و قانون مدنی، مانند رجوع به خیاط برای دوختن لباس، مقاطعه‌کاری برای سیم‌کشی خانه و رجوع به پزشک برای درمان و به‌طورکلی، مواردی از اجاره که می‌توان آن‌ها را مقاطعه‌کاری نامید، تابع قانون کار نیست؛ درحالی‌که همین موارد می‌تواند مشمول قواعد اجارهٔ اشخاص باشد[۱۳] و از مصادیق محل بحث در این مقاله است.

این نوشتار درصدد مطالعهٔ احکام و آثار آمادگی اجیر برای انجام‌دادن کار به‌صورت تفصیلی است. ابتدا محل بحث توضیح داده می‌شود و سپس صورت‌های مسئله و نظرات مربوط به آن‌ها بررسی می‌شود.

۱. توضیح مسئله

ازنظرِ فقهی، تسلیم منفعت انسان و اشیا در بسیاری موارد تابع قواعد یکسانی است. ازاین‌رو، مناسب است به چگونگی تسلیم در منافع اشیا اشاره شود. در اجارهٔ اعیان، تسلیم منفعت با تسلیم عین صورت می‌گیرد و استفادهٔ مستأجر شرط استقرار اجرت‌المسمی نیست. باتوجه‌به این نکته، دربارهٔ اجارهٔ اعیان چهار صورت مطرح شده است: ۱. منفعت، مربوط به عین معیّن است و زمان اجاره، تعیین شده است؛ ۲. منفعت، مربوط به عین معیّن است اما زمان خاصی برای آن تعیین نشده است؛ ۳. منفعت، مربوط به کلی در ذمه است و زمان اجاره تعیین شده است؛ ۴. منفعت، مربوط به کلی در ذمه است و زمان خاصی تعیین نشده است. در سه صورت نخست، موجر با دادن عین مورد اجاره یا مصداقی از آن، به تکلیف قراردادی خود عمل می‌کند و اجاره پایان می‌یابد و موجر مستحق اجرت‌المسمی است، هرچند که مستأجر از منفعت استفاده نکرده باشد. اما در صورت چهارم به‌نظر برخی از فقها، مانند صاحب عروه، تسلیم و تسلّمِ مصداقی از عین، سبب استقرار اجرت‌المسمی بر مستأجر و پایان‌یافتن اجاره نمی‌شود. بنابراین، مستأجر می‌تواند مصداقی دیگر را مطالبه کند، هرچند که دربارهٔ مصداق تسلیم‌شده به وی باید به‌دلیل تفویت منفعت، اجرت‌المثل بپردازد. اما اکثر فقهای معاصر با این نظر مخالفت کرده و این صورت را نیز مشمول احکام سه صورت نخست دانسته‌اند.[۱۴]

۲. صورت‌های مذکور در خصوص اجارهٔ اشیا، دربارهٔ اجارهٔ اشخاص نیز مطرح می‌شود: عمل ممکن است جزئی یا کلی باشد و در هر دو صورت، زمان اجرای آن ممکن است محدود یا موسّع باشد. اما

۱۲. نک: کاتوزیان، حقوق مدنی، ۵۶۱/۱تا۵۶۶.

۱۳. کاتوزیان، حقوق مدنی، ۵۶۱/۱.

۱۴. طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۳۷/۵تا۳۹.

علاوه‌بر مسئلهٔ زمان، متغیرهای دیگری نیز در بحث حاضر دخیل‌اند. نکتـهٔ اساسـی در بحـث حاضـر ایـن است که تسلیم منفعت و کار اجیر در عقد اجاره چگونه صورت می‌گیرد. چگونگیِ تسلیم منفعت در عقـد اجارهٔ اشخاص، تابع متغیرهای متعددی است، ازجمله:

أ. لزوم یا عدم‌لزوم همکاری مستأجر برای انجام کار توسط اجیر،

ب. نقش استیفای از منفعت در تسلیم،

ج. معیّن یا نامعیّن‌بودن زمان انجام کار،

د. جزئی یا کلی‌بودن عمل مورد اجاره،

ه. عهدی یا تملیکی‌بودن اجارهٔ اشخاص.

دو متغیر اخیر، به‌تفصیل به‌عنوان نظریهٔ مستقلی بررسی خواهد شد.

دربارهٔ سه متغیر نخست، اجمالاً می‌توان گفت:

أ. چگونگی تسلیم منفعت[۱۵] در اجارهٔ اشخاص تا حد زیادی به این نکته مربوط می‌شود که آیا همکاری مستأجر در اجرای کار توسط اجیر لازم است یا نـه؟ در برخـی مـوارد، انجـام‌دادن کـار مسـتلزم همکـاری مستأجر نیست، مانند حفر چاه در زمین غیرمحصور یا انجام‌دادن کار در شیء متعلـق بـه مسـتأجر کـه در اختیار اجیر قرار گرفته است. در این‌گونه موارد در صورت خودداری مستأجر از دریافت شـیئی کـه کـار بـر روی آن انجام شده است، تسلیم آن تابع قواعد تسلیم مـال عینـی اسـت. مشـکل اصـلی در جـایی مطـرح می‌شود که انجام‌دادن کار توسط اجیر مستلزم همکاری مستأجر باشـد و مسـتأجر از همکـاری خـودداری کند؛ مانند آنکه قرار باشد کار در ملک مستأجر یا مال متعلق به وی صورت گیرد و وی به اجیر اجـازهٔ ورود به ملک را نمی‌دهد یا مال را در اختیار او قرار نمی‌دهد. در این صورت، مسئله این است که اگر اجیـر خـود را برای انجام‌دادن عمل در اختیار مستأجر گذارد، اما مستأجر از پذیرش کار خودداری کند، تسلیم عمل یـا منفعت صدق می‌کند یا نه؟

ب. قاعدهٔ کلی دربارهٔ دیون مالی این است که دین با قبض آن به طلبکار تعیّن می‌یابد و به تملک وی در می‌آید. در جایی که طلبکار غایب نیست و بدون هیچ عذری از پذیرش طلب خودداری می‌کند، قبض دین برای تعیّن‌یافتن آن ضرورت ندارد. در این صورت، دین به قـبض حـاکم داده می‌شـود و در صـورت نبـودن حاکم، مدیون، دین را تعیین می‌کند و نزد خود به امانت نگه می‌دارد و از آن پس مسئول تلف آن نیست.

دربارهٔ عمل مورد اجاره، قاعدهٔ اولی این است که قبض و تسلّم عمل بـا اسـتیفای آن توسـط مسـتأجر و

۱۵. نک: موسوی خلخالی، فقه الشیعة، ۲۹۶تا۲۹۹.

صاحب‌کار صورت می‌گیرد. اما درصورتی‌که اجیر برای انجام‌دادن کار حاضر شود و مستأجر از پذیرش کار امتناع کند، ممکن است همین آمادگی برای انجام‌دادن کار همراه با تعیین زمان و مکان و خصوصیات دیگر، تعیین مصداق دین توسط اجیر محسوب شود.[16]

ج. از سخن فقها در مباحث آینده معلوم می‌شود که در مواردی که زمان اجرای کار محدود و مقید به وقت خاصی است، همین‌که اجیر در زمان مقرر، خود را برای انجام‌دادن کار در اختیار مستأجر قرار دهد، تسلیم منفعت محسوب می‌شود و این اقدام با واژه‌ها و تعابیری، مانند «تمکین و بذل نفس»[17] و نیز «آماده‌کردن خود برای انجام کار»[18] بیان شده است. اما در مواردی که زمان اجرای کار موسّع است و مقید به وقت خاصی نیست، بسیاری از فقها تمکین اجیر و آمادگی برای انجام‌دادن کار را سبب استحقاق وی نسبت به اجرت‌المسمی ندانسته‌اند. طبق این نظر، استیفای منفعت کلی توسط مستأجر در تحقق تسلیم منفعت توسط اجیر دخیل است؛ به این معنا که، اگر اجیر عمل خود را در اختیار مستأجر قرار دهد ولی مستأجر از آن استفاده نکند، تسلیم منفعت صورت نگرفته است.

به نظر می‌رسد آنچه که ازنظرِ بحث حاضر در سرنوشت بحث و آثار آن تأثیرگذار است، مسئلهٔ زمان انجام‌دادن کار و محدود و معیّن‌بودن یا نبودن آن است و بنابراین، مباحث براساس همین متغیر مطرح می‌شود و دو متغیر جزئی یا کلی‌بودن عمل مورد اجاره و عهدی یا تملیکی‌بودن اجارهٔ اشخاص، به‌عنوان دو نظریهٔ مستقل در انتهای بحث مطرح خواهند شد.

قبل از ادامهٔ بحث باید دو نکته را متذکر شد: اولاً، اگر زمان انجام‌دادن کار نامعیّن باشد و تعیین آن به اختیار مستأجر باشد، تسلیم عمل هنگامی صدق می‌کند که مستأجر انجام‌دادن کار را مطالبه کند. در این صورت، اعلام آمادگی اجیر برای انجام‌دادن کار اگر به درخواست مستأجر و موافقت وی نباشد، تکلیف اجیر به انجام کار را از بین نمی‌برد و تأثیری در سرنوشت عقد ندارد. این فرض از محل بحث ما خارج است؛ ثانیاً، اگر عدم‌قبول کار توسط مستأجر به‌دلیل عذر موجهی باشد، احکام و آثاری که در این بحث گفته می‌شود جریان نمی‌یابد، مانند آنکه طبیبی برای کشیدن دندان اجیر شده باشد و دندان خودبه‌خود بهبود یابد.[19]

۲. بررسی صورت‌های مسئله

۱۶. رشتی، کتاب الإجارة، ۲۳۱؛ طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۳۹/۵؛ خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ۱۶۷/۳۰تا۱۷۰.

۱۷. خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ۱۶۷/۳۰؛ طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۳۹/۵، مسئلهٔ ۳.

۱۸. خوئی، منهاج الصالحین، ۸۷/۲، مسئلهٔ ۴۰۵.

۱۹. طباطبایی یزدی، العروه الوثقی، ۴۰/۵.

۲. ۱. تعیین زمان

فرض این است که زمان انجام‌دادن عمل، معیّن و محدود است و اجیر خود را در آن زمان برای انجام‌دادن کار در اختیار مستأجر قرار می‌دهد. آثار خودداری مستأجر از پذیرش کار در این صورت عبارت‌اند از:

۱. اجیر با تمکین در مدت مقرر، به تکلیف قراردادی خود عمل کرده است. ازاین‌رو، عقد اجاره پایان می‌یابد و اجیر تکلیفی به اجرای تعهد در زمان بعد ندارد.

۲. باتوجه‌به اینکه تمکین اجیر به‌منزلهٔ تسلیم منفعت است، اجیر مستحق اجرت‌المسمی است.

۳. منفعت اجیر در مدت خودداری مستأجر از پذیرش کار، متعلق به خود اوست و می‌تواند هرگونه تصرفی در آن انجام دهد: می‌تواند اصلاً هیچ کاری نکند و بیکار بماند یا برای خود کار کند یا منفعت را در مقابل اجرت یا به‌صورت رایگان به دیگری منتقل کند. در صورت اخیر، اجرت به خود وی تعلق دارد. این نکته، متناسب با مطلبی است که در بحث خودداری طلبکار از پذیرش طلب در صورت عدم‌وجود حاکم گفته شده است. در آنجا گفته شده که بدهکار تکلیفی به نگهداری از فرد تعیین‌شده از دین را ندارد و می‌تواند آن را نزد مدیون یا حتی در راه بیندازد.[۲۰]

در احکام و آثار مسئله، اختلافی بین فقها دیده نمی‌شود. نمونهٔ این فرض در کتب فقهی جایی است که شخصی اجیر شده باشد تا در زمان معینی لباس خاصی را بدوزد و مستأجر از دادن پارچه به اجیر خودداری کند و زمان اجاره سپری شود. در این صورت، چه اجیر در آن زمان به انجام‌دادن کاری برای خود یا دیگری بپردازد و چه کاری انجام ندهد، مستأجر ضامن اجرت‌المسمی است.[۲۱]

۲. ۲. عدم‌تعیین زمان

نمونهٔ این فرض جایی است که شخصی اجیر شده باشد تا دندان شخصی را بکشد و مستأجر برای کشیدن دندان حاضر شود و زمانی سپری شود که برای کشیدن دندان کافی است و مستأجر حاضر به کشیدن دندان نشود.[۲۲]

در این فرض، زمان، تعیین نشده یا تعیین به اختیار اجیر واگذار شده است. ازآنجاکه زمان انجام کار، موسّع و به‌تعبیر دیگر، کلی است، اجیر می‌تواند به اختیار خود زمانی را برای انجام‌دادن کار انتخاب کند.[۲۳]

---

۲۰. خوئی، مصباح الفقاهه، ۶۱۲/۵؛ طباطبایی یزدی، حاشیة المکاسب، ۱۷۹/۲.

۲۱. طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۳۹/۵، مسئلهٔ ۲.

۲۲. طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۳۹/۵، مسئلهٔ ۳.

۲۳. خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ۱۶۷/۳۰تا۱۶۸؛ موسوی خلخالی، فقه الشیعة، ۳۰۴.

بنابراین، اجیر در مدتی که برای انجام‌دادن کار کافی است آمادهٔ انجام کار بوده است اما مستأجر از قبول کار خودداری کرده و مدت مذکور سپری شده است.

در این فرض، عمل مورد اجاره ممکن است جزئی یا کلی باشد: درصورتی‌که «عمل» جزئی باشد، هرچند عمل ازلحاظ «موضوع» جزئی است، اما به‌اعتبار زمان انجام، کلی محسوب می‌شود و حکم عمل کلی را دارد. درصورتی‌که «عمل» کلی باشد، رابطهٔ اجیر و مستأجر رابطهٔ مدیون و دائن است و طبق قاعدهٔ کلی دربارهٔ دیون، اختیار تعیین مصداق دین با مدیون است.[۲۴] در این صورت، اجیر، هم اختیار تعیین مصداق عمل و هم اختیار تعیین زمان انجام‌دادن آن را دارد.[۲۵] بنابراین، اجاره از دو جهت (زمان انجام‌دادن کار و مصداق کار) کلی است.

دربارهٔ این فرض چند بحث مطرح می‌شود:

۱. آیا پس از اعلام آمادگی اجیر برای انجام‌دادن کار و امتناع مستأجر از قبول کار، اجاره باقی است یا از بین می‌رود؟

۲. آیا مستأجر ضامن پرداخت اجرت به اجیر در خصوص زمانی است که اجیر خود را در اختیار مستأجر قرار داده است؟

۳. منفعت اجیر در زمانی که خود را در اختیار مستأجر قرار داده متعلق به اجیر است یا مستأجر؟

حکم دو مسئلهٔ اخیر به مسئلهٔ اول وابسته است. لذا مسئلهٔ اصلی، بررسی وضعیت عقد اجاره است و دو مسئلهٔ اخیر به‌عنوان آثار مسئلهٔ نخست مطرح می‌شوند.

نظرات و احتمالات مربوط به موضوع مسئله را می‌توان در چهار مورد بررسی کرد.

۲. ۲. ۱. بقای عقد اجاره

طبق این نظر، مصداقی از دین که اجیر تعیین کرده است به ملکیت مستأجر در نیامده است؛ لذا تسلیمِ صحیح و معتبری صورت نگرفته است؛ بنابراین، باتوجه‌به اینکه بنا بر فرض، زمان معینی برای اجرای عقد تعیین نشده است، اجاره باقی است و اجیر باید در زمانی دیگر عمل را انجام دهد. آثار این نظریه به شرح زیر است.

أ. عدم‌ضمان مستأجر نسبت به اجرت: بسیاری از فقها،[۲۶] مستأجر را ضامن اجرت ندانسته‌اند. این

---

۲۴. علامه حلی، مختلف الشیعة، ۳۷۹/۵.

۲۵. طبق قاعده، در این صورت اگر زمان شروع عمل تعیین نشده باشد، زمان اجرای کار از هنگام انعقاد قرارداد آغاز می‌شود.

۲۶. دربارهٔ این انتساب، نک: حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۸۰/۱۸؛ نک: محقق حلی، شرائع الإسلام، ۱۸۵/۳؛ علامه حلی، تحریر الأحکام، ۵۲۱/۴؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ۲۲۲/۶؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۱۵۹/۱۲.

دسته از فقها به دو دلیل تمسک کرده‌اند: ۱. فوت منافع انسان آزاد سبب ضـمان نیسـت، بلکـه آنچـه سـبب ضمان منافع اوست، استیفا و استفاده‌کردن از آن است؛ چراکه انسان آزاد مال محسوب نمی‌شود و تحت‌یـد و سلطه قرار نمی‌گیرد. ۲. درصورتی‌که شک شود که آیا فوت منافع شخص آزاد سبب ضـمان اسـت یـا نـه، اصل عدم‌ضمان است.

باید توجه داشت که چون این مسئله در باب غصب مطرح شده است، ادلۀ طرف‌داران این نظر معطوف به این است که آیا بر تسلیم عمل توسط اجیر و عدم‌قبول آن توسـط مسـتأجر، غصـب و اتـلاف مـالِ غیـر، صادق است یا نه؟ به‌تعبیر دیگر، توجه آنان بیشتر به ضمان قهری است تا ضمان معاوضی.

در توجیه این نظر می‌توان گفت که: اولاً، عمل شخص انسان قبل از اینکه استفاده شـود مالیـت نـدارد. ثانیاً، بر فرض که عمل انسان قبل از استیفا نیز مالیت داشـته باشـد، مسـتأجر هنگـامی مالـک عمـل اجیـر می‌شود که از عمل وی استفاده کند. تا زمانی که مستأجر از عمل اجیر استفاده نکند، عمل از ملکیت اجیـر خارج نمی‌شود؛ هرچند که اجیر عمل خود را در اختیار مستأجر قرار داده باشد. بنابراین، تا قبل از اسـتیفای عمل توسط مستأجر، تلف منفعت در ملک خود اجیر صورت می‌گیرد و مستأجر ضـامن آن نیسـت. ثالثـاً، باتوجه‌به اینکه عدم‌قبول عمل توسط مستأجر اتلاف آن محسوب نمی‌شود، قاعدۀ تلف مبیـع قبـل از قـبض دربارۀ آن جاری نمی‌شود. توضیح بیشتر اینکه، مطابق قاعدۀ تلف مبیع قبل از قـبض، اگـر خریـدار مبیـع را قبل از قبض اتلاف کند، این قاعده جریان نمی‌یابد: عقد باقی است و زیان به خریدار وارد می‌شود. حال بر فرض که قاعدۀ تلف مبیع، قاعدۀ عامی باشد که دربارۀ همۀ عقود معاوضی جریان داشـته باشـد، ازآنجاکـه عدم‌قبول عمل توسط مستأجر اتلاف آن محسوب نمی‌شود، قاعدۀ تلف مبیع جریان نمی‌یابـد و منفعـت در ملک اجیر تلف می‌شود، نه مستأجر.

ب. بقای منفعت در ملک اجیر: طبق این نظر، تمکین و آمادگی اجیر بـرای انجـام‌دادن کـار، قـبض عمل توسط مستأجر محسوب نمی‌شود. ازاین‌رو، عمل اجیر در مدت خودداری مستأجر از اسـتفاده از کـار در ملکیت اجیر باقی است. درنتیجه، اگر اجیر کاری انجام ندهد، فوت منفعت در ملک خود وی صـورت گرفته است و لذا مستأجر ضامن اجرت آن نیست. همچنین، اگر در آن مدت برای خود یا دیگری کار کنـد، در ملک خود تصرف کرده است و در صورت اخیر، اگر کار برای دیگری در قبـال اجـرت بـوده، اجـرت آن متعلق به اجیر است.

نکته‌ای که در این مورد به نظر می‌رسد این است که ممکن است در این مـوارد بـرای مسـتأجر ضـمان قهری در نظر گرفت؛ با این توضیح که، اجیر با اعتماد به وجـود قـرارداد صـحیح و در راسـتای اجـرای آن، منفعت خود را در اختیار مستأجر قرار داده است و اکنون که با خودداری مسـتأجر روبـه‌رو شـده اسـت، یـا

کاری انجام نمی‌دهد و منفعت در ملک خود وی تلف می‌شود یا اینکه برای خود یا دیگری کار می‌کند. در صورت اول، مستأجر سبب تفویت منفعت وی شده و ضامن اجرت‌المثل آن است و در صورت دوم، اگر اجرت‌المثلِ کاری که برای خود یا دیگری انجام داده است کمتر از اجرت‌المسمای اجاره باشد، مستأجر سبب مقدار کاهش اجرت‌المثل از اجرت‌المسمی و ضامن آن است.

۲. ۲. ۲. پایان‌یافتن عقد اجاره

براساس این نظریه، اجیر با تسلیم منفعت، به تکلیف قراردادی خود عمل کرده است. بنابراین، عقد اجاره پایان می‌یابد و حتی درصورتی‌که زمان اجرای قرارداد موسّع باشد و هنوز هم فرصت انجام‌دادن کار وجود داشته باشد، اجیر تکلیفی به اجرای قرارداد در زمان آینده ندارد. تنها در یک صورت می‌توان اجیر را مکلف به اجرای قرارداد کرد: مدتی که در آن اجیر خود را برای اجرای قرارداد در اختیار مستأجر قرار داده است کمتر از مهلت قرارداد باشد، مانند آنکه مدت قرارداد دو روز باشد و اجیر فقط یک روز برای اجرای قرارداد آماده بوده است. در این صورت، اجیر نسبت به مدت باقی‌مانده نیز مکلف به انجام‌دادن کار است.

لازمهٔ بقای عقد اجاره که از آثار نظریهٔ نخست بود این است که تکلیف اجیر به اجرای تعهد هیچ‌گاه پایان نیابد؛ چراکه ممکن است هر زمان اجیر آمادگی خود را برای انجام کار اعلام کند، مستأجر از قبول کار خودداری کند و اگر عقد اجاره پایان نیابد، اجیر با تکالیف بی‌پایانی در خصوص لزوم اعلام آمادگی برای انجام کار مواجه شود. تحمیل چنین تکالیفِ متسلسلی نه‌تنها تحمل‌نشدنی (ما لا یطاق) است و دلیلی بر آن وجود ندارد، بلکه با ادلهٔ معتبری مانند لاضرر منافات دارد. آثار این نظریه به شرح زیر است.

۲. ۲. ۲. ۱. ضمان مستأجر نسبت به اجرت‌المسمی

مطابق این نظر، درصورتی‌که اجیر خود را برای انجام‌دادن کار تسلیم مستأجر کند و مستأجر از پذیرش کار خودداری کند، اجیر مستحق اجرت‌المسمی است. چنان‌که در ابتدا گفته شد، فرض این است که هم اختیار تعیین زمان و هم اختیار تعیین مصداق منفعت و عمل با اجیر است. بنابراین، هنگامی که اجیر خود را در اختیار مستأجر قرار می‌دهد، مصداق منفعت و زمان را تعیین کرده است و با این اقدام، به تکلیف قراردادی خود؛ یعنی تسلیم معوّض عمل کرده و درنتیجه، مستحق عِوض؛ یعنی اجرت‌المسمی است. خطای مستأجر در پذیرش کار اجیر نباید به حساب مستأجر گذارده شود و خود وی باید زیان ناشی از آن را تحمل کند، نه اینکه بر اجیر تحمیل شود.

در طرف‌داری از این نظر ادلهٔ متعددی می‌توان ارائه کرد که فهم بهتر آن‌ها در تقابل با ادلهٔ طرف‌داران نظر عدم‌استحقاق اجرت‌المسمی حاصل می‌شود. یکی از ادلهٔ مهم طرف‌داران نظر عدم‌ضمان این بود که منفعت اجیر، مال محسوب نمی‌شود. ازاین‌رو، قاعدهٔ اتلاف نمی‌تواند شامل آن شود. از این گذشته،

منفعت انسان آزاد هنگامی مورد ضمان قرار می‌گیرد که از آن استفاده شود. استفاده‌نکردن از منفعت و به‌تعبیر دیگر، «تفویت منفعت» سبب ضمان نیست. در ردّ این دو دلیل و به‌طور کلی‌تر، در طرف‌داری از نظر ضمان مستأجر نسبت به اجرت‌المسمی می‌توان این‌گونه استدلال کرد:

اینکه گفته شود که منافع شخص آزاد فقط با استیفا و استفاده‌کردن سبب ضمان است فاقد دلیل است؛ چراکه منافع شخص بعد از عقد اجاره به ملکیت مستأجر در آمده است. پس اگر اجیر منافع را در اختیار مستأجر قرار دهد، به تکلیف قراردادی خود عمل کرده و اگر مستأجر آن را نپذیرد، تلف از ملک مستأجر صورت می‌گیرد. از این گذشته، منافع شخص آزاد علاوه‌بر اینکه با استیفا مورد ضمان قرار می‌گیرد، تفویت و ازبین‌بردن آن نیز سبب ضمان است؛ مانند جایی که شخص آزادی که دارای کسب‌وکار است را حبس کنند که در این صورت، حبس‌کننده عرفاً سبب تفویت آن مقدار از منفعت شخص شده است.[۲۷]

طبق تحلیلی دیگر نیز اولاً، عِوَضین در عقد اجارهٔ اعیان و اشخاص (از یک سو، منفعت عین یا شخص و ازسوی‌دیگر، اجرت) با عقد اجاره به تملک طرفین قرارداد در می‌آید؛ ثانیاً، توانایی قبض منفعت توسط مستأجر در حکم قبض منفعت است. ازاین‌رو، اگر اجیر خود را در اختیار مستأجر قرار دهد و مستأجر توانایی قبض منفعت را داشته باشد اما آن را از روی اختیار قبض نکند، اجرت بر وی مستقر می‌شود.[۲۸] این مطلب هم دربارهٔ مواردی که انجام‌دادن کار وقت معینی دارد (مانند جایی که شخصی اجیر شده باشد تا در زمان معینی لباس خاصی را بدوزد)، صادق است و هم دربارهٔ مواردی که در آن انجام‌دادن عمل وقت معینی ندارد (مانند جایی که شخصی اجیر شده باشد تا دندان شخص دیگری را بکشد و زمانی برای آن تعیین نشده باشد.) در مورد اخیر نیز مستأجر مالک عملی کلی بدون وقت معینی است و به‌تعبیر دیگر، اجاره از لحاظ زمانی مطلق است. بنابراین، تطبیق عمل بر زمانی خاص در اختیار اجیر است. پس همین که اجیر در زمانی آمادهٔ انجام کار باشد و خود را در اختیار مستأجر قرار دهد، به تکلیف خود در مورد تسلیم منفعت عمل کرده است و از این پس، استفاده‌نکردن مستأجر از عمل، مانع استقرار اجرت نیست. به‌طور خلاصه، هرگاه تفویت منفعت مستند به مستأجر باشد و موجر (اجیر) تقصیری در تفویت آن نداشته باشد، حق مطالبهٔ اجرت از بین نمی‌رود.[۲۹]

از مجموع این مطالب می‌توان نتیجه گرفت که: اولاً، تفویت منفعت اجیر نیز با شرایطی سبب ضمان

---

۲۷. طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۳۹/۵، مسئلهٔ ۳.

۲۸. خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ۱۶۷/۳۰.

۲۹. خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ۱۶۷/۳۰تا۱۶۸؛ نک: حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۸۱/۱۸ ؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ۵۱۴/۱۰؛ علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۳۲۶/۲.

قهری برای عامل تفویت (و در اینجا: مستأجر) است؛ ثانیاً، بر فرض که ضمان قهری مستأجر ثابت نباشد، در بحث حاضر ضمان وی نسبت به عِوض قراردادی، از باب قرارداد و معاوضه ثابت است.[۳۰]

دربارهٔ لزوم یا عدم‌لزوم رجوع اجیر به حاکم باید متذکر شد که علامه حلی، که از طرف‌داران نظر ضمان نسبت به اجرت‌المسمی است، رجوع اجیر به حاکم را لازم ندانسته اما متذکر شده است که براساس نظری که وی را مستحق اجرت نمی‌داند، اجیر حق دارد به حاکم رجوع کند تا مستأجر را ملزم کند که او را به کار بگیرد.[۳۱] اما به‌گفتهٔ کاشف‌الغطاء، که او هم از طرف‌دران نظر ضمان نسبت به اجرت‌المسمی است، احوط این است که اجیر به حاکم رجوع کند و حاکم، بذل [منفعت توسط اجیر] را به نیابت از مستأجر بپذیرد.[۳۲]

۲. ۲. ۲. ۲. تعلق منفعت به مستأجر

طبق این نظر، همین‌که اجیر خود را در اختیار مستأجر قرار دهد، تسلیم عمل صدق می‌کند و عمل به ملکیت مستأجر وارد می‌شود. در این صورت، نسبت به مدتی که اجیر آمادهٔ اجرای قرارداد است و مستأجر از پذیرش کار خودداری می‌کند، چند حالت متصور است:

حالت اول: اجیر به هیچ کاری برای خود یا دیگری مشغول نشود تا منفعت فوت شود.

حالت دوم: اجیر برای خود کار می‌کند.

حالت سوم: اجیر برای دیگری به‌صورت غیرمعوض کار کند.

حالت چهارم: اجیر برای دیگری به‌صورت معوض کار کند.

در خصوص این حالت‌ها باید متذکر شد: اولاً، در هر چهار حالت، فوت منفعت از ملک مستأجر صورت می‌گیرد؛ ثانیاً، در مواردی که اجیر هیچ کاری انجام نمی‌دهد یا برای خود کار می‌کند یا برای دیگری به‌صورت رایگان کار می‌کند، اجیر و نیز در صورت اخیر، شخص ثالث، ضمانی نسبت به اجرت‌المثلِ عمل در برابر مستأجر ندارد؛ ثالثاً، در حالت چهارم، اجرتی که اجیر از شخص ثالث دریافت می‌کند متعلق به خود اوست.

بنابراین، به‌طورکلی در تمام حالت‌های بالا، منفعت اجیر فوت یا استیفا می‌شود و اجیر ضامن اجرت‌المثل این منفعت نیست.

برای عدم‌ضمان اجیر ممکن است به ادلهٔ متعددی تمسک کرد، مانند: اقدام، اعراض، قاعدهٔ سبب و

---

۳۰. مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ۵۱۴/۱۰؛ نک: جمعی از پژوهشگران، موسوعة الفقه الإسلامی، ۲۱۱/۴.

۳۱. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۳۲۶/۲.

۳۲. کاشف الغطاء نجفی، انوار الفقاهة، ۱۲.

مباشر و ملاک ادلهٔ مربوط به خودداری دائن از قبول عین.

دلیل اول: مستأجر با خودداری از پذیرش کار در مدت اجاره، گویا از منفعتی که متعلق و مملوک اوست اعراض کرده است و بنابراین، با اقدام خود، حرمت مال متعلق به خود را از بین برده است. ازاین‌رو، منفعت اجیر در این مدت، ملک بلامالکی است که اجیر می‌تواند آن را رها کند؛ یعنی هیچ کاری در آن مدت انجام ندهد تا منفعت از بین برود. در این صورت، اجیر ضامن منفعت نیست. همچنین می‌تواند از آن برای خود استفاده کند یا آن را در قبال عوض یا به‌صورت رایگان به دیگری منتقل کند: اگر برای خود استفاده کند یا به‌صورت رایگان به دیگری منتقل کند، ضامن اجرت‌المثل عمل در برابر مستأجر نیست و اگر آن را به‌صورت معوض در اختیار دیگری قرار دهد، اجرت آن متعلق به خود اوست نه مستأجر.

دلیل دوم: درصورتی‌که اجیر کاری انجام ندهد یا برای خود یا دیگری مشغول به کار شود، در واقع منفعت متعلق به مستأجر را اتلاف کرده است. در این موارد هرچند اجیر مباشر تلف یا اتلاف منفعت است، اما مستأجر سببِ اقویٰ است؛ چراکه به اختیار خود از مال خود استفاده نکرده است. بنابراین، اجیر ضامن منفعت فوت‌شده نیست؛ توضیح بیشتر اینکه، چون عمل در ملک اجیر از بین می‌رود، نه‌تنها اتلاف عمل توسط مستأجر صدق نمی‌کند؛ بلکه عمل توسط اجیر تلف می‌شود اما ازآنجاکه مستأجر به ارادهٔ خود از مال متعلق به خود استفاده نمی‌کند (قاعدهٔ اقدام)، در واقع سبب اتلاف آن به دست اجیر را فراهم می‌کند و ازآنجاکه سبب به‌ضمیمهٔ قاعدهٔ اقدام قوی‌تر از اتلاف توسط اجیر است، ضمان تلف عمل برعهدهٔ مستأجر است، نه اجیر.

دلیل سوم: شمول احکام مربوط به تسلیم عین؛ مطابق برخی از نظریات در مسئلهٔ خودداری طلبکاری که از پذیرش حق یا طلب خود امتناع می‌کند و حاکمی وجود ندارد تا حق یا طلب به وی تسلیم شود، مدیون تکلیفی به محافظت از مصداق تعیین‌شده ندارد، چون حفظ مصداق برای وی زیان بیشتری از بقای دین در ذمه‌اش دارد؛[۳۳] توضیح اینکه، جواز تعیین و کنارگذاشتن مصداق دین و نیز استقرار ضمان ناشی از تلفِ برعهدهٔ دائن به این دلیل است که بقای دین در ذمهٔ مدیون برای او ضرر محسوب می‌شود. بنابراین، دلیل نفی ضرر به وی حق داد که مال کلی را تعیین کند و کنار گذارد و به این وسیله، دین را از ذمهٔ خود خارج کند. حال اگر قرار باشد که مدیون، مکلف به حفظ مصداق تعیین‌شده باشد، تکلیف به حفظ آن، زیان بیشتری نسبت به حفظ مال کلی در ذمه خواهد داشت.[۳٤] ازاین‌رو، مدیون می‌تواند آن را حفظ کند یا پیش دائن یا حتی در راه بیندازد؛ چراکه پس از عرضه‌کردن مصداق به دائن و امتناع وی از پذیرش آن، حفظ

۳۳. خوئی، مصباح الفقاهه، ۶۱۲/۵.
۳٤. انصاری، کتاب المکاسب، ۲۱۸/۶تا۲۱۹.

آن فقط بر مالک واجب است و فرض این است که مالک آن را قبول نمی‌کند. بنـابراین، احتـرام مـال وی از لحاظ وجوب حفظ از بین می‌رود و مدیون می‌تواند آن را هر جـا بخواهـد بینـدازد.[۳۵] در واقـع، نگه‌داشـتن مصداق در خانه یا انبار، حفظ و نگهداری آن محسوب می‌شود و حال آنکه، حفظ مصداق بر مدیون واجب نیست؛ چون نگهداری آن مستلزم ضرر برای مدیون است. ازاین‌رو، مدیون می‌تواند مصـداق تعیین‌شـده را پس از اطلاع‌دادن به طلبکار، از تصرف خود خارج کند و در راه بیندازد.[٣٦]

همین نکات در موردی کـه موضـوع طلـب، منفعـت و عمـل اجیـر اسـت نیـز بـا تعـدیلات مناسـب اعمال‌شدنی است.

۲. ۲. ۳. تفصیل بین عمل جزئی و عمل کلی

طبق تقسیمی سنتی،[۳۷] عمل مورد اجاره ممکن است معیّن (جزئی) یا کلی در ذمه باشد. درصـورتی‌که عمل مورد اجاره معیّن باشد، پس از عقد اجاره فقط مسئلهٔ تسلیم عمـل مطـرح می‌شـود امـا درصـورتی‌که عمل، کلی در ذمه باشد، دو مسئله مطرح می‌شود: تعیین مصداق (که با اعلام آمادگی اجیر برای انجام کار تحقق می‌یابد) و تسلیم آن (که با انجام‌دادن کار صورت می‌گیرد)؛ توضیح بیشتر اینکه، منفعت معـیّن، بـه مبیع عین معیّن و منفعت کلی در ذمه، به مبیع کلی در ذمه شباهت دارد. در مورد اول، منفعتی که با عقد به مستأجر تملیک شده، از تعین و تشخص برخوردار است و رابطهٔ مستأجر بـا منفعـت اجیـر هماننـد رابطـهٔ خریدار با فروشندهٔ عین معیّن است: تملیک منفعت، با عقد صورت گرفته و آنچـه بعـد از عقـد باقیمانـده، تسلیم منفعت به مستأجر است. اما در خصوص منفعت کلی، آنچه هنگام عقد اجاره بـه مسـتأجر تملیـک شده، منفعتی کلی است و ازاین‌رو، رابطهٔ اجیر و مستأجر به رابطهٔ مدیون و دائن شـباهت دارد. اجیـری کـه منفعتی کلی را به مستأجر تملیک کرده، همانند فروشندهٔ کالای کلی در ذمه است:[۳۸] با عقـد بیـع، تملیـک کلی در ذمه به خریدار صورت می‌گیرد و فروشنده همچون مدیون مکلف است مصداق دین را تعیـین و بـه خریدار تسلیم کند. به همین قیاس، اجیر در فرض مذکور، منفعتی کلی را با عقد اجاره به مسـتأجر تسـلیم است و همچون مدیون باید مصداق آن را تعیین و تسلیم مستأجر کند.[۳۹]

۳۵. خوئی، مصباح الفقاهه، ۶۱۲/۵.

٣٦.طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۱۷۹/۲.

۳۷. طوسی، الخلاف، ۱۵/۳؛ طوسی، المبسوط، ۲۲۶/۳: الإجارة علی ضربین: معینة، و إجارة في الذمة. فالمعینة أن یستأجر دارا أو عبدا شهرا أو سنة و في الذمة أن یستأجر من یبنی له حائطا أو یخیط له ثوباً.

۳۸. دربارهٔ تشبیه اجیر خاص و عام به فروشندهٔ عین معیّن و کلی در ذمه، نک: رشتی، کتاب الإجارة، ۲۲۱.

۳۹. نک: خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ۱۷۱/۳۰؛ اصفهانی، حاشیة کتاب المکاسب، ۴۵۶/۲: تمکین الأجیر لاستیفاء المستأجر محقق لإقباض المنفعة بمعنی التخلیة بینه و بین استیفائه للعمل.

تقابل بین عمل جزئی و عمل کلی، در این عبارتِ علامه حلی کاملاً آشکار است: «اگر انسان آزاد خود را برای مدتی معیّن یا عملی معلوم اجاره دهد و سپس خود را برای تمام آن مدت یا مدت آن عمل تسلیم مستأجر کند ولی مستأجر او را به کار نگیرد تا اینکه آن مدت یا مدتی که در آن انجام‌دادن کار ممکن است سپری شود، اقرب این است که اجرت [بر مستأجر] مستقر می‌شود... و همین اختلاف در موردی هم جریان می‌یابد که ذمهٔ اجیر به عملی مشغول باشد و خود را برای مدتی که انجام‌دادن آن عمل ممکن است تسلیم [مستأجر] کند و [مستأجر او را] به کار نگیرد.»[٤٠]

باتوجه‌به نکات بالا، دربارهٔ حکم مسئله ممکن است بین صورتی که عمل مورد اجاره، جزئی باشد و موردی که مورد اجاره، عمل کلی است تفاوت قائل شد؛ با این توضیح که، درصورتی‌که مورد اجاره، عمل جزئی باشد همین‌که اجیر خود را برای انجام‌دادن کار در اختیار مستأجر قرار دهد، تسلیم عمل صدق می‌کند و اجیر مستحق اجرت‌المسمی است، اما درصورتی‌که مورد اجاره، عمل کلی باشد، آمادگی برای انجام کار سبب استحقاق اجرت نیست؛ چراکه تسلیم کلی با تسلیم فرد و مصداق آن تحقق می‌یابد و تحقق مصداق، منوط‌به ایجاد آن در عالم خارج است. همان‌طور که گفته شد، عمل جزئی با عقد به تملک مستأجر در می‌آید؛ بعد از عقد فقط مسئلهٔ تسلیم آن باقی می‌ماند و تسلیم نقشی در تملیک ندارد، اما در خصوص عمل کلی، مستأجر با عقد اجاره ابتدا مالک عمل کلی در ذمهٔ مستأجر می‌شود و بین وی و اجیر رابطهٔ دینی و دائن و مدیون پیدا می‌شود. سپس با تسلیم فرد و مصداقی از دین توسط اجیر، مستأجر مالک آن فرد در خارج می‌شود و تسلیم عمل در عقد اجاره هنگامی حاصل می‌شود که مستأجر کار را بپذیرد.

این تفصیل را به شیخ انصاری نسبت داده‌اند.[٤١] از این گذشته به‌گفتهٔ برخی از فقها، در بحث غصب و در جایی که اجیر شخص آزاد باشد و مستأجر وی را به کار نگیرد، بخش اول آن؛ یعنی در جایی که عمل جزئی و در زمان معینی باشد، ضمان مستأجر نسبت به اجرت‌المسمی مورد اجماع است. تردید و اختلاف در جایی است که عمل مورد اجاره کلی باشد.[٤٢]

دربارهٔ این نظر می‌توان گفت: نظر تفصیل بین عمل جزئی و کلی مورد پذیرش فقها قرار نگرفته است.[٤٣] بررسی برخی از کتب فقهی نشان می‌دهد که اولاً اشکالِ مربوط به تسلیم منفعت توسط اجیر بیش از آنکه به جزئی یا کلی‌بودن منفعت مربوط شود، به معیّن یا نامعیّن‌بودن زمان و نقش زمان در تعیین حق

---

٤٠. علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ۳۲۶/۲.

٤١. حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ۴۸/۱۲؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۶۵/۱۹؛ رشتی، کتاب الإجارة، ۲۳۰.

٤٢. رشتی، کتاب الإجارة، ۲۳۰.

٤٣. نک: حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ۴۹/۱۲؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۶۵/۱۹.

مستأجر مربوط می‌شود؛ به این معنا که، اگر زمان محدود و مشخص باشد، همین‌که اجیر خود را در اختیار مستأجر قرار دهد، حق مستأجر تعیّن پیدا می‌کند و در این صورت، تعیّن‌یافتن حق وی نیازی بـه رجـوع بـه حاکم ندارد.[٤٤] اما اگر زمان انجام‌دادن عمـل موسّـع باشـد و اجیـر خـود را در بخشـی از زمـان در اختیـار مستأجر گذارد، بدون رجوع اجیر به حاکم، حق مالک تعیّن پیدا نمی‌کند. ازاین‌رو، برخی از فقهـا تصـریح کرده‌اند که ضمان مستأجر نسبت به اجیری که برای زمان معینی اجیر شده و مستأجر او را حبس کرده مورد اجماع فقهاست. مورد تردید و اختلاف جایی است که اجاره بر عملی واقع شده باشـد و مسـتأجر، اجیـر را برای مدتی که برای استیفای عمل کافی بوده حبس کرده باشد.[٤٥]

ثانیاً دربارهٔ بحث، برخی از فقها تفاوتی بین اینکه مورد اجاره عـین یـا ذمـهٔ اجیـر باشـد تفـاوتی قائـل نشده‌اند. برای نمونه، عاملی تصریح می‌کند که اگر مورد اجاره، عمل اجیر باشـد و وی عمـل را در اختیـار مستأجر قرار دهد و مدتی که برای استفاده از عمل کافی است بگذرد، اجرت بر مستأجر مستقر می‌شود...؛ چراکه مستأجر منافع اجیر را با عقدِ وارد بر عین یا ذمه، مالک شده است[٤٦] و هنگامی‌که موجر مورد اجـاره را تسلیم می‌کند، مستأجر باید آن را بپذیرد.

به نظر یکی از شاگردان شیخ انصاری، در عمل کلی نیز اگر مسـتأجر از پـذیرش کـار خـودداری کنـد اجرت‌المسمی بر وی مستقر می‌شود. وی برای این نظر به ادلهٔ زیر تمسک می‌کند:

دلیل اول: خودداری مسـتأجر از پـذیرش عمـل، در حکـم اتـلاف آن اسـت؛ چـون عمـل انسـان آزاد هنگامی‌که موضوع اجاره قرار گیرد مالیت می‌یابد، چه جزئی باشد و چه کلی و نیـز چـه در خـارج موجـود شود و چه موجود نشود. پس اگر در خصوص عمل جزئی، امتناع مستأجر از قبول کار به‌منزلهٔ اتلاف باشد، دربارهٔ عمل کلی نیز به‌منزلهٔ اتلاف است.

دلیل دوم: شرط استقرار اجرت بر مستأجر، استیفای عمل نیست؛ بلکه همان‌طور که در اجـارهٔ اعیـان، تخلیهٔ ملک بدون قبض مستأجر سبب استقرار اجرت بر اوست، در اجارهٔ اعمال نیز همین‌که اجیـر خـود را برای انجام کار در اختیار مستأجر قرار دهد اجرت بر مستأجر مستقر می‌شود، خواه مستأجر عمل را قبض و استیفا کند یا نکند.

دلیل سوم: اینکه اجیر خود را برای انجام کار در اختیار مستأجر قرار دهد، به‌منزلهٔ تعیین کلی در ذمـه و

---

٤٤. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ٣٨٢/١٩: إن تشخّصت المنفعة بالزمان جرت مجری الحقّ المتعیّن المتشخّص الّذي إذا بذل لمالکه فأبی أخذه فتلـف فـإنّ تلفه منه، و لایتوقّف علی الرجوع إلی الحاکم.

٤٥. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ٨١/١٨.

٤٦. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ١١٦/٧و١١٧.

تطبیق آن بر فرد است. بین فقها اختلافی نیست که تطبیق کلی بر فرد، سبب تعیّن‌یافتن کلی می‌شود؛ توضیح اینکه، یکی از قواعد مسلّم در باب دین این است که مدیون می‌تواند دین کلی را بر فرد و مصداق آن تعیین و تطبیق کند، هرچند که طلبکار خودداری کند. دلیل این مطلب، «لاضرر» است؛ چراکه صبرکردن مدیون بر اشتغال ذمه، ضرر و حرج محسوب می‌شود؛ لذا مدیون می‌تواند حتی در صورت امتناع دائن، ذمۀ خود را از دین فارغ و خالی کند. این قاعده، اختصاص به اموال عینی ندارد، بلکه در منافع نیز جاری می‌شود. بنابراین، همان‌طورکه دیونی مانند مبیع و ثمن کلی می‌توانند در فرد و مصداقی تعیّن یابند و بعد از تعیّن‌یافتن، حکم عِوَض جزئی را می‌یابند و تسلیم آن‌ها به فرد موجب انتقال ضمان است، منفعت کلی نیز می‌تواند به اختیار مدیون و اجیر در فرد و مصداقی تعیین و تطبیق شود، هرچندکه دائن و مستأجر از قبول آن امتناع کند. البته تعیین و تطبیق هر چیزی متناسب با خود آن است و تعیین عمل کلی در فرد به این صورت است که زمان و مکان و موضوع عمل و خصوصیات دیگری که موجب می‌شود عمل کلی از ابهام خارج شود و تشخص یابد، تعیین شود. حال، پس از آنکه عمل کلی به عمل جزئی تبدیل شد، احکام عمل کلی بر آن جاری می‌شود.[۴۷]

در واقع، همان‌گونه که از سخن فقها استفاده می‌شود، تفاوت عملی که زمان آن معیّن است با عملی که زمان آن معیّن و محدود نیست، در لزوم رجوع یا عدم‌رجوع به حاکم است: اگر زمان عمل، معیّن و محدود باشد و اجیر در آن زمان خود را تسلیم مستأجر کند، رجوع به حاکم لازم نیست اما اگر زمان عمل، معیّن و محدود نباشد، عمل هنگامی تعیّن می‌یابد که اجیر به حاکم رجوع کند.[۴۸]

بدین‌ترتیب، جزئی یا کلی‌بودن مورد اجاره تأثیری در سرنوشت مسئلۀ حاضر ندارد و آنچه مهم است، بررسی مسئله ازنظرِ معیّن یا نامعیّن‌بودن زمان انجام کار است که پیش‌تر بررسی شد.

۲. ۲. ٤. تفصیل بین تملیکی یا عهدی‌بودن اجاره

برخی از فقها، حکم این مسئله را بر ماهیت عقد اجاره و عهدی یا تملیکی‌بودن آن مبتنی کرده‌اند. این تفصیل را فخرالمحققین مطرح کرده[۴۹] و دیگران آن را نقل کرده‌اند.[۵۰] به نظر فخرالمحققین، اگر اجاره تملیکی باشد، مستأجر ضامن اجرت است و اگر عهدی باشد، ضامن نیست. وی عهدی‌بودن اجاره را ترجیح داده و به این نکته استدلال کرده است که اجاره‌کردن شخص آزاد سبب پیدایش دینی در ذمۀ اوست.

---

٤٧. رشتی، کتاب الإجارة، ۲۳۱.

٤٨. نک : محقق کرکی، جامع المقاصد، ۱۱۶/۷تا۱۱۷؛ نک: حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۳۸۲/۱۹.

٤٩. حلی، ایضاح الفوائد، ۱۶۸/۲.

۵۰. ازجمله: شهید اول، غایة المراد، ۳۹۶/۲؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ۲۲۲/۶؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ۱۶۰/۱۲؛ حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۸۱/۱۸.

عین یا منافع شخص آزاد درخورِ تملک نیست، بلکه فقط می‌توان حقی نسبت به ذمهٔ او پیدا کرد.[۵۱] همچنین به‌گفتهٔ فقیهی دیگر، اینکه مستأجر می‌تواند در منفعت اجیر با اجاره‌دادن یا غیر آن تصرف کند و نیز اینکه اگر شخص دیگری از منفعت اجیر استفاده کند ضامن اجرت‌المثل در برابر مستأجر است، دلیل بر تملیکی‌بودن اجاره است. ازسوی‌دیگر، دلیل بر عهدی‌بودن اجاره این است که منافع انسان معدوم هستند و از این گذشته، انسان آزاد در ملکیت کسی نیست تا منافع وی هم به‌تبع عین، درخورِ تملک باشد.[۵۲]

اما این نظر را فقهای بعد از فخرالمحققین مردود دانسته‌اند. برخی، به‌طورکلی مبنای عهدی‌بودن اجاره را رد کرده و گفته‌اند: اینکه منافع معدوم‌اند، سخنی باطل است. منافع یا موجودند یا فرض می‌شود که موجودند. به همین دلیل، منافع، مال محسوب می‌شوند و مورد معامله قرار می‌گیرند. عقد، یا بر موضوع موجود وارد می‌شود یا بر موضوعی که در حکم موجود است. بنابراین، بعد از عقد اجاره می‌توان گفت که مستأجر، مالک منافع شده و [در مسئلهٔ مورد بحث] در استفاده از آن سستی کرده تا اینکه منافع در ملک وی تلف شده است.[۵۳] در واقع، همان‌طور که در ابتدای بحث نقل شد، نظر مشهور در فقه[۵٤] و قانون مدنی (مادهٔ ۴۶۶) تملیکی‌بودن عقد اجاره است.

از این گذشته، حتی بر مبنای عهدی‌بودن اجاره نیز همین‌که اجیر خود را در اختیار مستأجر قرار دهد و آماده باشد که کاری را که در ذمه دارد انجام دهد، به تکلیف قراردای خود در مورد تسلیم معوّض عمل کرده است. بنابراین، عقد پایان می‌یابد و و مستحق اجرت است.[۵۵]

نتیجه‌گیری

مطابق قاعدهٔ کلی در باب اجاره، هرگاه موجر عین مستأجره را تسلیم کند و مدتی که برای استفاده از منافع کافی باشد سپری شود، مستأجر باید اجرت را بپردازد، خواه از منافع استفاده کند یا استفاده نکند؛ چراکه عقد سبب استقرار اجرت است و تسلیم، شرط آن است.

اجرای قاعدهٔ بالا در جایی که مورد اجاره، منفعت یا کار انسان آزاد است با مشکلاتی مواجه می‌شود، ازجمله: ممکن است اجیر برای انجام‌دادن کار آماده باشد و خود را در اختیار مستأجر قرار دهد اما

---

۵۱. حلی، ایضاح الفوائد، ۱۶۸/۲.

۵۲. محقق کرکی، جامع المقاصد، ۲۲۲/۶.

۵۳. حسینی عاملی، مفتاح الکرامة، ۸۳/۱۸.

٥٤. اصفهانی، الإجارة، ۳.

۵۵. نک: جمعی از پژوهشگران، موسوعة الفقه الإسلامی، ۲۱۱/۴تا۲۱۲.

انجام‌دادن کار بدون همکاری مستأجر ممکن نباشد و وی با اجیر همکاری نکند.

دربارهٔ صورتی که مستأجر از پذیرش کار اجیر خودداری می‌کند نظرات متعددی در فقه مطرح شده است و هریک از آن‌ها آثار مختلفی دارد. طبق دو نظر مشهور و متعارض، اجیر مستحق اجرت‌المسمی است و طبق نظر دیگر، اجیر مستحق اجرت نیست. طبق نظر نخست، هنگامی که اجیر آمادهٔ اجرای قرارداد باشد و مستأجر نپذیرد، عقد اجاره پایان می‌یابد و اجیر نسبت به منفعت فوت‌شده یا استیفاشده ضامن نیست؛ درحالی‌که طبق نظر دوم، عقد اجاره باقی است و مستأجر نسبت به منفعتی ضامن است که فوت یا استیفا شده است.

دو نظریهٔ دیگر دربارهٔ مسئلهٔ بحث وجود دارد که به‌دلیل انتساب به دو تن از فقهای برجسته درخورِ توجه است: نظر تفکیک بین عهدی یا تملیکی‌بودن اجاره از فخرالمحققین و نظر تفکیک بین معیّن (جزئی) و کلی‌بودن منفعت از شیخ انصاری، اما هیچ‌یک از این دو نظریه مورد اقبال فقهای دیگر قرار نگرفته است.

عمل یا منفعت مورد اجاره ممکن است جزئی یا کلی و در هر دو صورت ممکن است زمان انجام‌دادن کار، معیّن یا غیرمعیّن باشد. در هر چهار صورت، اگر اجیر برای اجرای قرارداد آماده باشد و خود را در اختیار مستأجر قرار دهد و وی بدون عذر موجهی از پذیرش کار امتناع کند، قرارداد (درصورتی‌که زمان اجرای آن مضیق باشد) پایان می‌یابد و اجیر مستحق اجرت‌المسمی است.

منابع

اصفهانی، محمدحسین. الإجارة. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌دوم، ۱۴۰۹ق.

اصفهانی، محمدحسین. حاشیة کتاب المکاسب. قم: انوار الهدی. چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین. کتاب المکاسب. قم: کنگرهٔ جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری. چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.

بادینی، حسن، افروز صمدی. «تعلیق قرارداد: قاعده‌ای عمومی یا قاعدهٔ مختص حقوق کار با مطالعهٔ تطبیقی در حقوق فرانسه و انگلیس»، پژوهش‌های حقوق تطبیقی. دورهٔ۲۱، ش۲، ۱۳۹۶، ۲۹تا۵۷.

جمعی از پژوهشگران. موسوعة الفقه الإسلامی طبقا لمذهب اهل البیت(ع). زیرنظر سیدمحمود هاشمی شاهرودی. قم: مؤسسهٔ دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت(ع). چاپ‌اول، ۱۴۲۳ق.

حسینی عاملی، محمدجوادبن‌محمد. مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۹ق.

حکیم، محسن. مستمسک العروة الوثقی. قم: دار التفسیر. چاپ‌اول، ۱۴۱۶ق.
حلی، محمدبن‌حسن. ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: اسماعیلیان. چاپ‌اول، ۱۳۸۷ق.
خوئی، ابوالقاسم. مصباح الفقاهه. قم: داوری. چاپ‌اول، ۱۳۷۷.
خوئی، ابوالقاسم. منهاج الصالحین. قم: مدینة العلم. چاپ‌بیست‌وهشتم، ۱۴۱۰ق.
خوئی، ابوالقاسم. موسوعة الإمام الخوئی. قم: مؤسسة احیاء آثار الإمام الخوئی. چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.
رشتی، حبیب‌اللهبن‌محمدعلی. کتاب الإجارة. بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
سبزواری، عبدالأعلی. مهذب الأحکام فی بیان حلال و الحرام. قم: المنار. چاپ‌چهارم، ۱۴۱۳ق.
شهید اول، محمدبن‌مکی. غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۴ق.
شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی. مسالک الأفهام الی تنقیح شرائع الإسلام. قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة. چاپ‌اول، ۱۴۱۳ق.
طباطبایی یزدی، محمدکاظم. العروة الوثقی. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱٤۱۹ق.
طباطبایی یزدی، محمدکاظم. حاشیة المکاسب. قم: اسماعیلیان. چاپ‌اول، ۱۴۱۰ق.
طوسی، محمدبن‌حسن. الخلاف. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۷ق.
طوسی، محمدبن‌حسن. المبسوط فی فقه الإمامیة. تهران: المکتبة المرتضویة. چاپ‌سوم، ۱۳۸۷ق.
علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. تذکرة الفقهاء. تهران: المکتبة المرتضویة. بی‌تا.
علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة. قم: مؤسسهٔ امام صادق(ع). چاپ‌اول، ۱۴۲۰ق.
کاتوزیان، ناصر. حقوق مدنی: عقود معین. تهران: شرکت سهامی انتشار. چاپ‌دهم، ۱۳۸۷.
کاشف الغطاء نجفی، حسن‌بن‌جعفر. انوار الفقاهة: کتاب الغصب. نجف: مؤسسهٔ کاشف الغطاء. چاپ‌اول، ۱۴۲۲ق.
محقق حلی، جعفربن‌حسن. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: اسماعیلیان. چاپ‌دوم، ۱۴۰۸ق.
محقق کرکی، علی‌بن‌حسین. جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: آل‌البیت(ع). چاپ‌دوم، ۱۴۱۴ق.
مقدس اردبیلی، احمدبن‌محمد. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۳ق.
موسوی خلخالی، محمدمهدی. فقه الشیعة: کتاب الإجارة. تهران: منیر. چاپ‌اول، ۱۴۲۷ق.

Transliterated Bibliography

ʻAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Tadhkara al-Fuqahā*. Tehran: al-Maktaba al-Murtażawīya. S.d.

ʻAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Taḥrīr al-Aḥkām al-Sharʻīyah ʻalā Maẕhab al-Imāmīya*. Qum: Mūʼassisah-yi Imām Ṣādiq(AS). Chāp-i Awwal, 1999/1420.

Anṣārī, Murtaḍā ibn Muḥammad Amīn. *Kitāb al-Makāsib*. Qum: Gurūh-i Jahānī Buzurgdāsht Shaykh Aʻẓam Anṣārī. Chāp-i Awwal, 1995/1415.

Bādīnī, Ḥasan, Afrūz Ṣamadī. "Taʻlīq Qarārdād: Qāʻidih-ī ʻUmūmī yā Qāʻidih-yi Mukhtaṣ Ḥuqūq Kār bā Muṭāliʻih -yi Taṭbīqī dar Ḥuqūq Farānsah va England", *Pazhūhish-hā-yi Ḥuqūq Taṭbīqī*. Durih-yi 21, no. 2, 2018/1396, 29-57.

Ḥakīm, Muḥsin. *Mustamsak al-ʻUrwa al-Wuthqā*. Qum: Dār al-Tafsīr. Chāp-i Awwal, 1995/1416.

Ḥillī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Īḍāḥ Fawāʼid fī Sharḥ Mushkilāt al-Qawāʻid*. Qum: Ismāʻīlīyān. Chāp-i Awwal, 1967/1387.

Ḥusaynī ʻĀmulī, Muḥammad Javād ibn Muḥammad. *Miftāḥ al-Karāmah fī Sharḥ Qawāʻid ʻAllāma*. Qum: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī, Chāp-i Awwal, 1998/1419.

Isfahānī, Muḥammad Ḥusayn. *al-Ijārah*. Qum: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. Chāp-i Duwwum, 1989/1409.

Isfahānī, Muḥammad Ḥusayn. *Ḥāshīya Kitāb-i al-Makāsib*. Qum: Anwār al-Hudā. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Jamʻī az Pazhūhishgarān. *Mawsūʻat al-Fiqh al-Islāmī Ṭibqa li-Maẕhab-i Ahl-i Bayt(AS)*. zīr nażar Sayyid Maḥmūd Hāshimī Shāhrūdī. Qum: Mūʼassisa Dāyra al-Maʻārif-i Fiqh-i Islāmī bar Maẕhab Ahl-i Bayt(AS). Chāp-i Awwal, 2002/1423.

Kāshif al-Ghiṭāʼ Najafī, Ḥasan ibn Jaʻfar. *Anwār al-Faqāhah: Kitāb al-Ghaṣb*. Najaf: Mūʼassisa Kāshif al-Ghiṭāʼ. Chāp-i Awwal, 2001/1422.

Kātūzīyān, Nāṣir. *Ḥuqūq-i Madanī: ʻUqūd-i Muʻayyan*. Tehran: Shirkat Sahāmī Intishār. Chāp-i Dahum, 2009/1387.

Khūʼī, Abū al-Qāsim. *Mawsūʻat al-Imām al-Khūʼī*. Qum: Mūʼassisa Iḥyāʼ Ās̱ār al-Imām al-Khūʼī. Chāp-i Awwal, 1997/1418.

Khūʼī, Abū al-Qāsim. *Minhāj al-Ṣāliḥīn*. Qum: Madīnah al-ʻIlm. Chāp-i Bist va Hashtum, 1990/1410.

Khūʼī, Abū al-Qāsim. *Miṣbāḥ al-Faqāha*. Qum: Dāvarī. Chāp-i Awwal, 1998/1377.

Muḥaqqiq Ḥillī. Jaʿfar ibn Ḥasan. *Sharāʾiʿ al-Islām fī Masāʾil al-Ḥalāl wa al-Ḥarām.* Qum: Ismāʿīlīyān. Chāp-i Duwwum, 1988/1408.

Muḥaqqiq Karakī, ʿAlī ibn Ḥusayn. *Jāmiʿ al-Maqāṣid fī Sharḥ al-Qawāʾid.* Qum: Āl al-Bayt(AS). Chāp-i Duwwum, 1994/1414.

Muqaddas Ardabīlī, Aḥmad ibn Muḥammad. *Majmaʿ al-Fāʾida wa al-Burhān fī Sharḥ Irshād al-Adhhān.* Qum: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 1983/1403.

Musawī Khalkhālī, Muḥammad Mahdī. *Fiqh al-Shiʿa: Kitāb al-Ijāra.* Tehran: Munīr. Chāp-i Awwal, 2006/1427.

Rashtī, Ḥabīb Allāh ibn Muḥammad ʿAlī. *Kitāb-i al-Ijārah.* s.l. s.n. s.d.

Sabzawārī, ʿAbd al-Aʿlā. *al-Muhadhdhab al-Aḥkām fī Bayān al-Ḥalāl wa al-Ḥarām.* Qum: al-Minār. Chāp-i Chahārum, 1993/1413.

Shahīd Awwal, Muḥammad ibn Makkī. *Ghāyat al-Murād fī Sharḥ Nukat al-Irshād.* Qum: Daftar-i Tablīghāt Islāmī. Chāp-i Awwal, 1994/1414.

Shahīd Thānī, Zayn al-Dīn ibn ʿAlī. *Masālik al-Afhām ilā Tanqīḥ Sharāʾiʿal-Islām.* Qum: Mūʾassisa al-Maʿārif al-Islāmīyya. Chāp-i Awwal, 1993/1413.

Ṭabāṭabāyī Yazdī, Muḥammad Kāẓim. *al-ʿUrwa al-Wuthqā.* Qum: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 1999/1419.

Ṭabāṭabāyī Yazdī, Muḥammad Kāẓim. *Ḥāshīya al-Makāsib.* Qum: Ismāʿīlīyān. Chāp-i Awwal, 1990/1410.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Khilāf.* Qum: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. Chāp-i Awwal, 1987/1407.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Mabsūṭ fī al-Fiqh al-Imāmīyah.* Tehran: al-Maktaba al-Murtażawīya. Chāp-i Sivum, 1967/1387.